

رویکردی به ایهام در نفثة المصدور زیدری نسوی

عطا محمد رادمش * - ندا پازاج **

چکیده

کتاب «نفثة المصدور» یکی از نمونه‌های عالی نثر فنی و منشیانه قرن هفتم است. نویسنده این اثر با تسلط کامل و بهره‌جویی از انواع صنایع لفظی و معنوی، هنر خود را در سخن‌آرایی آشکار ساخته است. یکی از آرایه‌هایی که زیدری بسیار از آن بهره برده، ایهام است. ایهام در این اثر بیش‌تر در حیطه یک واژه به کار رفته است تا در حوزه یک جمله یا عبارت؛ و به دلیل تناسب شگرفی که بین واژه‌های متن جلوه‌گر است، ایهام تناسب از صنایع بارز این نثر منشیانه محسوب می‌شود. در این جستار علاوه بر ایهام و ایهام تناسب، به ایهام تضاد و تبادر که زیر مجموعه ایهام تناسب است، پرداخته شده است. ایهام تام و استخدام نیز از مواردی است که مورد بحث قرار گرفته است.

کلیدواژه: نفثة المصدور، ایهام، ایهام تناسب، ایهام تام، استخدام

مقدمه

نفثة المصدور اثری است که شهاب‌الدین محمد زیدری نسوی، منشی وفادار جلال‌الدین خوارزم‌شاه، در اوایلای کشتن‌ها و سوختن‌ها و بردن‌های مغولان و در روزگار خانه‌به‌دوشی خویش در سال ۶۳۳ هـ. ق چهار سال پس از قتل جلال‌الدین نوشته است. شهاب‌الدین در این کتاب از حوادث هولناک سال‌های آخر عمر پادشاه نگون‌بخت، جلال‌الدین، نقادانه یاد می‌کند؛ از هنگامی که وی از سوی این پادشاه

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف‌آباد، عهده‌دار مکاتبات

dr.pazaj@yahoo.com

تاریخ وصول: ۹۳/۱۲/۱۸ - پذیرش نهایی: ۹۴/۹/۲



برای گرفتن خراج به دژ «الموت» می‌رود و پس از یورش تاتار و جدا افتادن او از پادشاه و قتل جلال‌الدین به دست کردها و آوارگی خودش در شهرهای گوناگون و سرانجام پناه بردن به دربار شاهان «ایوبی» و ماندگاری نزد ایشان سخن می‌گوید.

نفثة المصدور، بی شبهه یکی از شاهکارهای بی‌بدیل نثر فنی و از نمونه‌های عالی نثر مصنوع و متکلف و منشیانه نیمه اول قرن هفتم است که جای بجای نشانه‌هایی از نثر مرسل و ساده دوره سامانی و غزنوی و چاشنی از لغات و ترکیبات دل‌انگیز فارسی قدیم نیز در آن مشهود است.^۱

نثر مصنوع و فنی، نثری است که بر آرایش‌های کلامی و زیبایی‌های سخن استوار است و نویسنده از انواع صنایع لفظی و معنوی؛ چون: تشبیه، استعاره، تشخیص، مجاز، کنایه، سجع، جناس، ایهام، تضاد، تناسب، واج‌آرایی، تضمین، ارسال المثل و ... یاری می‌جوید تا کلام خود را به شیوه نثر شاعرانه به تصویر کشد.

از جمله صنایعی که زیدری در کتاب «نفثة المصدور» از آن بهره جسته، ایهام است. «ایهام از صنایع معروف بدیعی است و بر استواری لفظ و تو در تو آفرینی معنی اطلاق می‌گردد که احتمالاً بوسیله کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی در شعر فارسی بنا نهاده شده و بوسیله سه تن از شعرای قرن هشتم یعنی خواجه، سلمان و حافظ به کمال رسیده است» (خرمشاهی، ۱۳۶۸: ج ۱: ۷۹).

ایهامی که زیدری در کتاب «نفثة المصدور» به کار برده بیش‌تر در سطح واژه شکل گرفته است تا در حیطة یک عبارت و جمله. در این روش گاه کلمات، موهم دو معنی مختلفند و هر دو معنی در فضای نثر حضور دارند، هر چند که ممکن است یکی از معانی حضور پررنگ‌تری داشته باشد (ایهام)؛ گاه در این نثر یک لفظ سه مدلول مختلف دارد (ایهام تام)؛ گاه لفظی را می‌آورد که دارای دو معنی مستقل است و هریک از دو معنی با جمله‌ای و عبارتی و یا ضمیری تحقق می‌یابد (استخدام)؛ گاه معنی دیگر که غیر مراد شاعر است با الفاظ دیگر از نظر معنوی تناسب ایجاد می‌کند (ایهام تناسب). دو نوع ایهامی که در ذیل، ایهام تناسب در این کتاب جلوه‌گر است، ایهام تضاد و ایهام تبادر است؛ زیرا معنی غایب واژه با کلمه یا کلماتی از کلام رابطه

تضاد می‌سازد (ایهام تضاد) و معمولاً واژه‌ای که بر اثر هم‌شکل یا هم‌صدا بودن با واژه دیگر به ذهن متبادر می‌شود با کلمه یا کلماتی از کلام تناسب دارد (ایهام تبادر). زیدری در این کتاب با اشراف به ادب عرب و زبان و فرهنگ فارسی، سده‌ها پیش از استاد مسلم ایهام، حافظ، با هنرمندی تمام از این صنعت بهره جسته است و از طریق ایجاز با کاربرد الفاظ اندک، معانی عمیقی را به خواننده منتقل کرده؛ به گونه‌ای که هرگاه خواننده به مدلول‌های دیگر واژه‌ی پی می‌برد به لذت کشف نایل می‌شود.

شیوه پژوهش

پژوهش حاضر از نوع پژوهش‌های کیفی است که با استفاده از روش مطالعه منابع و تحلیل و تطبیق صورت‌ها و تجزیه و تحلیل به همراه دسته بندی و تقسیم بندی صورت گرفته است.

پیشینه پژوهش

یزدگردی در شرح و توضیحی که بر کتاب نفثه المصدور نگاشته اند، به صنعت ایهام و ایهام تناسب اشاراتی کرده اند ولی مرزبندی دقیقی صورت نداده، به انواع دیگر ایهام چون ایهام تام، ایهام تضاد، ایهام تبادر پرداخته اند و از ۴۶ مورد ایهامی که در این مقاله درباره آن بحث شده است در حاشیه کتاب نفثه المصدور تنها به ۱۷ مورد به عنوان نمونه اشاره کرده اند.

همچنین آقای احمد فاضل در مقاله (درآمدی بر سخن آرایبی و ظرافت‌های معنایی در نفثه المصدور) که در پژوهش نامه زبان و ادبیات فارسی به چاپ رسیده است، به ایهام به عنوان یکی از ظرافت‌های معنایی پرداخته، نمونه‌هایی ذکر کرده اند ولی به صورت کامل مرزبندی صورت نگرفته است.

نگارنده این مقاله درصدد است مرزبندی دقیقی بین انواع ایهام ایجاد کند و نمونه‌های ذکر شده از منبع به صورت دقیق تقسیم بندی شود.



تعریف و نقد ایهام

بین تعاریفی که از ایهام در کتب بلاغی قدیم ارائه شده با تعاریفی که امروزه از ایهام صورت گرفته است، اختلاف ظریفی وجود دارد.

«ایهام به گمان افکندن است و این صنعت چنان بود که لفظی ذومعنین به کار دارد، یکی قریب و یکی غریب تا خاطر سامع، نخست به معنی قریب رود و مراد قایل معنی غریب باشد» (شمس قیس رازی، ۱۳۶۰: ۳۵۵).

محمد خلیل رجایی نیز تعریفی نزدیک به تعریف شمس قیس ارائه داده است و برای صنعت ایهام نام‌های توریه و تخییل نیز قایل شده است: «در صنعت توریه، آن‌چنان است که در کلام لفظی آورند که دو معنی داشته باشد یکی قریب و دیگری بعید و مراد معنی بعید باشد به‌معونه قرینه خفیه که آن را جز شخص فطن درک نکند» (رجایی، ۱۳۵۹: ۳۴۹).

همایی در تعریفی که از ایهام بیان کرده است، معنی نزدیک را بی‌اثر ندانسته و نقش بیش‌تری برای آن در متن قایل است «ایهام، تخیل، توهّم و توریه در اصطلاح بدیع آن است که لفظی بیاورند که دارای دو معنی نزدیک و دور از ذهن باشد و آن را طوری بکار بندند که شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل شود» (همایی، ۱۳۸۶: ۳۴۹).

فشارکی تعریفی متفاوت از ایهام ارائه داده است به اعتقاد وی هر دو معنی در ایهام حضور دارند که یکی از معانی حضوری پررنگ‌تر و دیگری حضوری کم‌رنگ‌تر دارد. «ایهام در اصطلاح آن است که لفظی یا تعبیری بیانی بیاورند که بیش از یک معنی داشته باشد، اما یک معنی را اراده کنند و معنا یا معانی دیگر در سایه روشن فضای شعری به صورت محو یا نیم‌رنگ جلب نظر نماید، ولی به طور کامل از دید ذهن ناپدید نگردد و حسن ایهام در همین است و الا هر کلمه مشترکی نیز در عبارت، بیش از یک معنای آن مدّ نظر نیست» (فشارکی، ۱۳۷۹: ۲۶۹).

شمیسا نقدی بر تعریف قدما از ایهام دارد: «قدما در تعریف ایهام می‌گفتند که واژه دو معنی نزدیک و دور دارد و مراد گوینده معنی دور است. حقیقت این است که هر دو معنی نهایتاً با هم عمل می‌کنند و اثر روانی و زیبایی شناسانه ایهام هم در

همین توجه خواننده به هر دو معنی است. البته شاعر به نحوی مقدمه‌چینی می‌کند که معنی نزدیک را در نظر دارد؛ اما در حقیقت خواننده را اغفال می‌کند و معنی اصلی را بر معنی دور بنا می‌نهد. به هر حال این تعریف قدما مربوط به زمانی است که هنوز صنعت ایهام تناسب کشف یا به خوبی شناخته نشده بود؛ اما امروز که مفهوم ایهام تناسب بر همگان معلوم است، باید در تعریف قدما تجدید نظر کرد» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۳۲).

پس بنا بر تعاریف فوق می‌توان ایهام را این‌گونه تعریف کرد: ایهام ترفندی زبانی در ادبیات و نوعی شگفت‌کاری با زبان است. ایهام ابزاری است که به چند معنی در یک قالب فرصت بروز می‌دهد و شاعر و نویسنده در قالب الفاظی اندک، چند معنا را به مخاطب انتقال می‌دهد و این‌گونه‌ای دقیق و ظریف و زیبا از ایجاز است. زیبایی ایهام در آن است که تمامی این معانی با شدت و خفا در فضای شعر یا نثر ظهور می‌یابند و وقتی مخاطب با کمی کوشش ذهنی و دقت چند معنا از لفظ یا عبارت درمی‌یابد لذت و میلش به متن بیش‌تر می‌شود.

زیدری در کتاب نفثة المصدور ایهام را بیش‌تر در حیطة یک واژه به کار برده است البته ایهام گاه در حوزه یک عبارت و جمله نیز ظاهر می‌گردد. ایهام واژگانی و لفظی در این کتاب به چهار دسته تقسیم می‌شود: ایهام، ایهام تناسب و ایهام تام و استخدام. ایهام تناسب در دو بخش مجزا می‌شود: ایهام تضاد و ایهام تبادر.

۱. کاربرد ایهام در حوزه واژگان و حروف

۱-۱. ایهام

توصیف قلم

زیدری در آغاز حکایت شکایت‌آمیز خود، به مدد صنعت ایهام به زیباترین شکل به توصیف قلم تیزتاز پرداخته تا در نهایت ایجاز، ترجمان سرایر آن باشد. تعبیری که زیدری از قلم سیاه‌کار بر کاغذ سپیدرو نقش بسته است: قلم دو زبان، به

سر قیام‌کننده، سیاه‌کار، اندرون‌دار، سودا بر سر زده، تن دو نیم‌کننده، ذو فنون، حریری، دست‌نشین، سخن‌چین، سیاه‌رو، سیاه‌کلام.

- «دو زبان است، سفارت ارباب وفاق را نشاید» (۸/۳).^۳

از دو رویی قلم و عدم اهلّیت آن برای سفارت (اندوه دل) به دو زبانی (فاق قلم) تعبیر کرده، در حالی که شرط لازم سفارت، وفاق و یک زبانی است نه نفاق و دو زبانی. تعبیر دو زبان در دو معنای فاق قلم و نفاق به کار رفته است و هر دو معنا به یک اندازه در متن کاربرد دارد؛ به همین دلیل می‌توان جزء صنعت ایهام برشمرد.^۴

- «هر چند به سر قیام می‌نماید، سیاه کار است» (۹/۳).

زیدری در این جمله دو بار از صنعت ایهام بهره برده است. یکی در تعبیر «به سر قیام‌کننده» و دیگری در تعبیر «سیاه‌کار». «به سر قیام می‌نماید» بدان معنی است که در انجام دادن مهمات جدّ بلیغ به کار می‌بندد و موهّم است به اینکه قلم در هنگام نوشتن به سر عرصه کاغذ را می‌پیماید و «سیاه‌کاری» قلم بدان سبب است که قلم سرانجام سیاه‌کاری و فسق به بار می‌آورد و موهّم است به سیاه‌کاری قلم بر کاغذ.

- «اگر چه اندرون‌دار است، نتوان گفت که رازدار است» (۱۰/۳-۹).

تعبیر یزدگردی از این عبارت بدین قرار است که قلم «اندرون‌دار» است و این معنی خود با رازداری سخت ملازم است، ولی وی به خلاف، اسرار را فاش می‌سازد و «اندرون‌دار» را مجوف و میان‌تهی معنا کرده اند؛ ولی به خلاف عقیده ایشان به نظرمی رسد که منظور از اندرون‌دار بودن قلم رشته‌های باریک میان قلم است که آن را نال گویند. (به نقل از همایی در حاشیه دیوان عثمان مختاری: ۱۳) و چون قلم از رشته‌های باریک پر است پس اندرون‌دار و توی دار است و این خصیصه با رازداری سخت ملازم است.

- «طالب علمی است سودا بر سر زده، تا تن دو نیم نکند، ذوفنون نشود»

(۱۱-۱۲/۳).

قلم را با عنوان «سودا بر سر زده» توصیف می‌کند؛ بدان معنی که: قلم طالب علم نیست که در اثر استعراق در تحصیل دانش، سوداوی گشته که ایهامی به سیاهی زبانه قلم نیز دارد. «تن دو نیم کردن» قلم بدان معنی است که تا قلم متواضع نباشد

در همه هنرها صاحب نظر نشود؛ البته یزدگردی به این معنی واژه در حاشیه نپرداخته‌اند و تنها معنی دیگر واژه را ذکر کرده‌اند که اشاره به فاق قلم دارد. در تعبیر «ذوفنون بودن» قلم بدان اشاره دارد که قلم در همه هنرها صاحب نظر می‌شود و بدان ایهام ظریفی دارد که به مدد قلم همه علوم و فنون را به قید کتابت می‌توان کشید.

- «در فصاحت حریری ست و اصلش قصب» (۱۳/۳-۱۲).

یزدگردی اندام قلم را در روشنی تن همچون حریر می‌دانند؛ در حالی که علاوه بر اینکه اندام قلم را می‌توان لطیف دانست این لطافت را می‌توان به نوشته‌ها نیز نسبت داد. در عین حال این عبارت، ایهامی به «ابو محمد القاسم بن علی بن محمد بن عثمان الحریری» صاحب کتاب بسیار معروف «مقامات الحریری» دارد. در کلمه قصب نیز نوعی ایهام تناسب به کار رفته است؛ قصب در معنی نی و کلک به کار رفته است و به قرینه حریر به معنی دوم یعنی کتان باریک و نرم نیز اشاره ای دارد.

- «دست‌نشین است که از صدور حکایت کند» (۱۵/۳-۱۴).

زیدری قلم را مسندنشین معرفی می‌کند که موهوم است بدان که قلم بر دست می‌نشیند؛ البته در کلمه «صدور» هم ایهامی وجود دارد. در نگاه اول، معنی بزرگان را به خاطر می‌آورد و در عین حال به معنی قلبها نیز نظری دارد. پس زیدری قلم را مسندنشینی می‌داند که از بزرگان حکایت می‌کند و موهوم است بدین معنی که قلم بر دست می‌نشیند و از راز دل خبر می‌دهد.

- «سخن‌چینی است که ناشنوده روایت کند» (۱۵/۳).

تشبیه قلم به «سخن‌چین» از این‌روست که ضمائر را آشکار می‌کند و موهوم است به این که قلم در هنگام کتابت کلمات را کنار هم می‌چیند.

- «آب رویش در سیاه رویی‌ست» (۲/۴).

«سیاه‌رویی قلم» بدان معنی است که: اعتبار قلم به هنگامی است که در کار کتابت، زبانه آن به مرکب سیاه آشنا گردد. در عین حال ایهام ظریفی دارد به این که رونق و ارزش قلم در تیرگی رنگ آن است بدین توجیه که درجه استحکام نی قلم با تیرگی و سیری رنگ آن ملازم است.



زیدری در جای دیگر نیز از «سیاه رویی» قلم سخن گفته؛ ولی ایهامی که از آن حاصل شده است با ایهام فوق تا حدی متفاوت است.

«بقلم - کو نیز سیاه رویی چو من است - تحریر کردن» (۲/۱۰۹).

«سیاه رویی» قلم، بی آبرویی و گناهکاری اوست که موهم به سیاه بودن سر قلم است. یزدگردی در حاشیه کتاب به این ایهام اشاره‌ای نکرده‌اند.

- «سیاه کامی ست که آنچه گفت باشد» (۳/۴).

«سیاه کامی قلم» بدان معنی است که: قلم زاغ زبانی ست (سق سیاهی است) که آن چه گوید به وقوع پیوندد؛ موهم است به این که سیاهی زبانه قلم در اثر آشنا شدن به مرکب سیاه است.

زیدری در تعابیر «سودازده»، «سیاه‌رو»، «سیاه‌کام» به سیاهی سر قلم بر اثر آشنایی با مرکب سیاه اشاره دارد.

نفثه المصدور

زیدری دو بار عنوان کتاب خود را در متن تکرار کرده است و با کاربرد صنعت ایهام توانسته است بر بار این ترکیب بیفزاید.

از «نفثه المصدور که مهجوری بدان راحتی توان یافت، چاره نیست» (۷/۷).

«بیا تا به سر نفثه المصدور خویش باز شویم» (۱/۴۸).

در این دو عبارت، منظور از «نفثه المصدور» در نگاه اول، کتاب نفثه المصدور است و در پرده ایهام به معنی بیرون انداختن خلط از گلو و راحت شدن است که در معنی دوم مجازاً بر سخنی اطلاق می‌شود که از شکوی و اندوه و ملال دل و تألمات درونی برخیزد و گوینده را بدان راحتی و فراغی روی نماید؛ البته یزدگردی تنها جنبه مجازی بودن سخن را مطرح کرده‌اند و به جنبه ایهامی آن که به کتاب نفثه المصدور نظر دارد، نپرداخته‌اند.



اصطلاحات نجومی

- «به نیزه گاه با سماک برآویختی، و بهرام را وقت اصطیاد گور پنداشتی»
(۴-۵/۴۴).

ستاره «بهرام» یا «مریخ» که به زعم منجمان قدیم، کوکب امیران ظالم و ترکان و مظهر مکابره و جسارت به شمار می‌رفته است که ایهامی دارد به بهرام پنجم (مشهور به بهرام گور) خود در تیراندازی و شکار گور مهارتی شگفت‌انگیز داشت که در معنی دوم با گور تناسبی ایجاد کرده است.

- «در اول بهار که غزاله و بره در یک مرتع اجتماع یابند» (۶-۷/۹۹).

«غزاله» در معنی آفتاب که موهم است به آهو بره ماده؛ «بره» اولین برج از بروج دوازده‌گانه که موهم است به حیوان بره. پس با این سخن در معانی ابتدایی واژگان اشارت است به رسیدن آفتاب به برج حمل (بره) در نقطه اعتدال ربیعی، و آغاز فصل بهار و در معنی دوم واژگان به معنی چرا کردن و جمع شدن آهو و بره در یک مرتع در اول بهار. قابل ذکر است که هر دو معنی به یک اندازه در فضای نثر حضور دارند و جلوه یکی از دیگری پررنگ‌تر نیست.

اصطلاحات رزمی

- «جواب تاتار چگونه به لشکری دهند، که به دست خویش جناح آن شکسته‌اند، و قلب آن بانواع تعدی، بی‌هیچ موجبی که از آن جانب باعث شود، خسته؟!» (۷/۲۸-۴).

«قلب» به معنی دل تعبیر شده است و موهم است به «قلب لشکر»؛ جایی که قسمت عمده و اساسی لشکری را تشکیل می‌دهد و در وسط جا می‌گیرد، محصور بین جلو دار (مقدمه، طلایه)، پهلودار (جناحین) و عقب‌دار (مؤخره) پس در معنی قلب با کلمه لشکر و جناح تناسب دارد.

در واژه «جناح» نیز در این عبارت ایهام وجود دارد. جناح به معنی بال و موهم است به کناره لشکر (پهلودار) که در معنی دوم با واژه‌های لشکر و قلب تناسب دارد. البته ایهام موجود در واژه قلب و جناح را نمی‌توان جزء ایهام تناسب دانست؛ زیرا در



ایهام تناسب هر دو معنا از درجه صراحت یکسانی برخوردار نیستند و یکی از معانی فقط با کلمات عبارت تناسب ایجاد می‌کند، در صورتی که در مثال فوق هر دو معنای واژه‌ها در عبارت، به یک اندازه قابل توجیه است. البته یزدگردی به ایهام موجود در این عبارت اشاره‌ای نکرده‌اند.

- «الوف محنت، صفوف قلب را، که بدو تمشیت کار توان کرد، بر این جمله - حاشا المولی - بر هم شکسته» (۱۲-۱/۱۱-۱۵).

کلمه قلب به معنی دل است که با شکستگی آن سامان امور گسسته می‌شود و موهم است به قلب لشکر که با صفوف تناسبی ایجاد می‌کند؛ ولی در اینجا نیز نمی‌توان ایهام تناسب گرفت زیرا هر دو معنای واژه در عبارت به یک اندازه جلوه‌گر شده است و نویسنده در ترکیب صفوف قلب، به صورت استعاره مکنیه، قلب خود را به لشکری تشبیه کرده است و از لوازم لشکر، (صف) را در کلام ظاهر کرده است. یزدگردی به ایهام موجود در این عبارت اشاره‌ای نکرده است.

حروف الفبا

- «تغییر حال دال شد، که عنقای روح از عین این عاریت‌خانه بقاف عقبی می‌رود» (۶-۸/۹۰).

واژه «عین» به معنی چشمه که موهم است به حرف عین؛ واژه «قاف» به معنی کوه قاف که موهم است به حرف قاف. اگر واژه عین به معنی چشمه و واژه قاف به معنی کوه قاف لحاظ شود می‌توان عبارت را این‌گونه تفسیر کرد: دگرگونی حال و غلبه ضعف و سستی و شدت جراحات من بر این دلالت کرد که سیمرغ روح از آبشخور (چشمه) این جهان عاریتی و فانی به قاف آن جهان باقی عزم رحیل کرده است و اگر واژه عین به معنی حرف عین و واژه قاف به معنی حرف قاف باشد معنی عبارت این‌گونه می‌شود: سیمرغ روح از حرف «عین» که نخستین حرف در کلمه «عاریت‌خانه» است به حرف «قاف» که حرف دومین در کلمه «عقبی» و میان این کلمه قرار گرفته است عزم سفر کرده است؛ به عبارت دیگر، سیمرغ روح هم در آغاز اقامت در این جهان فانی آهنگ سرای باقی کرده است تا در دل قاف عقبی سکنی

گزیند. البته گفتنی است که در این عبارت، واژه دال، ایهام تام ایجاد می‌کند که یزدگردی بدان اشاره‌ای نکرده است البته در این مقاله در بحث ایهام تام به آن پرداخته شده است.

ایهام در دیگر واژگان

- «خلالات ثغور از بن دندان گرسنگان برکند، و به پیش‌خورد سگان تاتار - که از آن تعفّف در شریعت همّت لازم آید - دهان بیالود» (۲-۴/۶۱).

«ثغور» جمع «ثغر» و در این عبارت به معنی دربندها و سرحدها است که ایهامی دارد به دندان‌های پیشین؛ البته یزدیری در سطر هفتم از صفحه ۲۵ نیز با کلمه «ثغر» ایهام تناسبی ترسیم کرده است که در بخش ایهام تناسب به آن پرداخته می‌شود.

- «بارسالار ایام چون بار حوادث در هم بسته، تیغ به سرباری در بار نهاده» (۶/۱).

سرباری در معنای بار و بسته کوچک دم دست است که بر بالای بار و بسته بزرگ بندند و موهّم است به «سر باریدن و سر جدا کردن»؛ یعنی شمشیر را برای سر ریختن دشمن در محموله نهاده است. یزدگردی در حاشیه کتاب، به معنای دوم واژه که جنبه ایهامی به عبارت داده است نظری نیفکنده است.

- «آن که تیغ در میغ نشاندی، ... و بچنگ وقت جنگ بتاختی» (۲-۳/۴۴).

در صورتی که تصحیح متن به شکل «به چنگ وقت جنگ بتاختی» صحیح باشد، در واژه «چنگ» ایهام به کار رفته است و چنگ به معنی پنجه و به معنی آلت موسیقی هر دو در متن حضور دارد و می‌توان عبارت را این گونه معنا کرد: با چنگ و دندان و نهایت خشم و ولع می‌جنگیدند که موهّم است به آنکه با میل و طرب به جنگ می‌رفتند؛ البته این معنا را به ذهن متبادر می‌کند که هنگام جنگ و نزاع نواختن ساز و آواز و خوش‌گذرانی را کنار می‌گذاشتند و به چنگ «آلت موسیقی» می‌تاختند. استاد فروزانفر در تصحیح این عبارت حدس دیگری زده است: «به خنگ وقت جنگ به خرچنگ بتاختی» که در این صورت خرچنگ به معنی صورت فلکی «چهارمین

برج از بروج دوازده گانه» به کار می رود، بدین معنا که در وقت جنگ با اسب به صورت فلکی خرچنگ نیز می‌تاختند که بیانگر قدرت جنگاوری و دلاوری جنگاوران است و یزدگردی در حاشیه کتاب اشاره ای به ایهام موجود در این عبارت نکرده است. - «از این صدرنشین دلگیری، یعنی اندوه، حکایت شکایت‌آمیز فرو خوانم» (۵/۳).

ظاهراً به دو جهت از اندوه به «صدر نشین» تعبیر شده؛ هم از آن روی که در صدر (سینه) مؤلف مقرر گرفته بوده؛ هم از آن جهت که بر دیگر عواطف وی سیمت تقدم داشته است.

«چون سپیده سپید کار چادر قیری از روی جهان درکشید، اسنه شعاع کرتۀ نیلوفری ظلام بردرید، دم سپیده‌دم، با همه سردی، در جهان گرفت. خنده صبح، با همه سپیدی، برجای نشست» (۱۳-۱۵/۴۱).

در واژه «سردی» ایهام به کار رفته است. در نظر اول به معنی خنکی هوا در سپیده‌دم است و در معنی دوم بی‌مهری و نامهربانی را به ذهن متبادر می‌کند. ایهام دومی که در این عبارت به کار رفته در واژه «سپید» است؛ به دلیل آن که مغولان با طلوع خورشید شروع حمله را می‌کردند. زیدری از «سپیدی» علاوه بر روشنی معنی چشم سپید و بی‌شرم را هم اراده کرده است. یزدگردی اشاره‌ای به ایهام‌های موجود در این عبارت نکرده است.

- «از آن نوحاسته کهنه دول زن کرده» (۷-۸/۷۵).

«کهنه دول» به معنی خریطه یا دول آسیا یا دلو آبکشی مستعمل و فرسوده است و البته در این جا ظاهراً مفهوم کنایی نیز دارد: از زن سالخورده مکار و بی‌آزر و سقله.

- «عدل مجلس عدل را با دهانی پر از شهادت مجروح بگذشتند» (۳/۸۹).

«شهادت مجروح» در نگاه اول بر معنی گواهی است که آنان در آن مجلس عدل، بر مرگ وی دارند، بدین توهم که محال است وی در میان سرمای شدید و برف انبوه بی‌فریاد، باتنی خسته و بدنی مجروح و دست و پایی فروبسته، جان به در برد؛ بدین نکته نیز ایهامی دارد که آنان در آن مجلس عدل! به شهادت این مجروح گواهی دادند.



- «از غرّه روز تا آخر، در سلخ محّرم آن پوست بازکردگان روزگار برد»
(۲-۳/۱۰۴).

«سلخ» به معنی آخر ماه و موهم است به پوست باز کردن و پوست کندن
«محّرم» به معنی حرام کرده شده و موهم است به ماه محّرم. بدین مقدمه، سلخ
محّرم به معنی پوست باز کردن ناروا و حرام موهم است به روز آخر ماه محّرم.

- «صرصر بیرفق سفینه جان را بلب رسانید» (۱۰/۹۰).

«لب» به معنی ساحل که ایهامی به معنی لب در ترکیب «جان به لب
رسیدن» دارد. البته یزدگردی اشاره ای به ایهام موجود در واژه «لب» نکرده اند.
- «این بیابان از آن بی پایان تر است، که بخطای استعارت تا آخر آن توان
رسید» (۱۱-۱۰/۱۰۸).

«استعارت» در معنی به عاریت گرفتن به کار رفته که موهم است به
«استعاره»، از اصطلاحات فن بیان؛ بدین معنا که این بیابان بی پایان تر از آن است
که با گام عاریتی بتوان تا آخر آن رسید یا این بیابان بی نهایت تر است از آن که با
نوشتن و به کاربردن استعاره بتوان وصف آن کرد. یزدگردی اشاره ای به ایهام موجود
در واژه «استعارت» نکرده اند.

۱-۲. ایهام تناسب

«ایهام تناسب عبارت است از این که دو معنی غیر متناسب را بدو لفظ تعبیر
نمایند که یکی از آن دو لفظ دو معنی داشته باشد و از این دو معنی معنایی که فعلاً
مقصود نیست با معنای لفظ دیگر متناسب باشد» (رجایی، ۱۳۵۹: ۳۴۳).

به عبارت دیگر ایهام تناسب آن است که الفاظ جمله در آن معنا که گوینده
اراده کرده است با یکدیگر متناسب نباشد؛ اما در معنی دیگر که غیر مراد شاعر است
با الفاظ دیگر از نظر معنوی تناسب دارد. در ایهام تناسب که بر پایه مراعات النظیر
استوار است هر دو معنا از درجه صراحت یکسانی برخوردار نیستند و «یک معنا و
مدلول از دو معنی یا مدلول واژه ممکن است تاریخی، کم استعمال و یا مرده باشد که
با واژه مناسب و ملازم خود در ساخت کلام ظاهر و حاضر می شود. این گونه ایهام

می‌تواند از مرگ و کم کاربردی مدلول دوم یا سوم واژه جلوگیری کند. شاید بهتر باشد گفته شود ایهام تناسب ممکن است صرفاً ترفندی ادبی به منظور شگفت‌کاری و افزایش لذت نباشد، بلکه در پی این رسالت باشد تا از مرگ تدریجی معنای کم کاربرد و نسبتاً پوشیده‌واژه جلوگیری کند» (طاهری، ۱۳۸۹: ۱۱۴).

زیدری در این کتاب از این صنعت بدیعی بسیار بهره جسته است به گونه‌ای که هرآینه می‌توان معنی پنهان و به اصطلاح دور از ذهنی از کلمه را کشف کرد که با کلمات دیگر تناسب دارد.

اصطلاحات صرفی

- «چون در نصب آن بزرگ! عدل و معرفت رعایت نکرده بود، صرف او لازم شناخت و چون در دو حالت جرّ و رفع گرانی حرکت او روشن شد، حذف او واجب دانست» (۵-۷/۱۶).

«نصب» در این عبارت به معنی گماشتن و قرار دادن است و در مدلول دیگر به معنی علامتی از اعراب که حرف آخر کلمه صدای فتحه می‌دهد، با صرف و جرّ و رفع تناسب دارد.

- «صرف» در این عبارت به معنی واژگون کردن است و در معنی صرف کردن فعل با نصب و جرّ و رفع تناسب دارد.

«جرّ» و «رفع» در این عبارت به معنی پستی رتبت و رفعت منزلت است و در مدلول دیگر به معنی اصطلاحات صرفی با نصب و صرف تناسب دارد.

«عدل» و «معرفت» به معنی عدالت و ادب و معرفت است که به آن قاعده عربی اشاره دارد که وقتی دو شرط عدل و معرفه در اسمی جمع نشده باشد، آن اسم منصرف خواهد بود، و در این معنی با نصب و صرف و جرّ و رفع تناسب دارد» (فاضل، ۱۳۸۸: ۱۲۰). قابل ذکر است که یزدگردی که این عبارت را ایهام دانسته در صورتی که به نظر می‌رسد این عبارت در بخش ایهام تناسب قرار می‌گیرد.

- «اجوفی‌ست که تا مشتق نشود، کلام او صحیح نباشد» (۱۱/۳: ۱۰).



این عبارت در وصف قلم است و «اجوف» به میان تهی بودن قلم اشاره دارد و در معنی لفظی را که عین الفعل آن حرف عله باشد با مشتق و صحیح تناسب دارد. «مشتق» به معنی شکافته شده، به فاق قلم اشاره دارد که در معنی کلمه‌ای که از کلمه دیگر گرفته شده با اجوف و صحیح متناسب است.

«صحیح» در این عبارت به معنی درست به کار رفته است که در معنی کلمه‌ای که مقابل فا و عین و لام آن حرف عله یا همزه یا تضعیف نباشد، با اجوف و مشتق تناسب دارد. این عبارت از جمله مواردی است که مصحح نفثه المصدور به ایهام تناسب در آن اشاره ای نکرده اند.

ابزار جنگی

- «سهمی از اقسام آرزو نصیب دل نگردانید، که هزار تیر مصائب به جگر نرسانید» (۶/۴).

«سهم» در این عبارت به معنی بهره و نصیب به کار رفته که در معنی دیگر آن یعنی تیر با واژه تیر در جمله بعد ایهام تناسب می‌سازد. در باب ایهام تناسب موجود در واژه «سهم» نظری از یزدگردی نیامده است.

- «در تن سرانگشتی نه، که چرخ از گشاد محنت نخورده» (۵/۷).

در این عبارت، تا حدی ایهام تناسب در کلمه «چرخ» وجود دارد؛ زیرا «چرخ» چه به معنی کمان سخت باشد و چه نوعی از منجیق که بدان تیر اندازند زخم حاصل از آن مراد است، از باب ذکر سبب و اراده مسبب ولی در معنی کمان یا منجیق با گشاد متناسب است.

اصطلاحات نجومی

- «به نظر عنایت که به‌ایمایی از خاک به‌افلاک رساند، و از حضيض خمول به اوج قبول برآرد» (۴-۶/۷۱).

از جمله مواردی که یزدگردی اشاره‌ای به ایهام تناسب موجود در آن نکرده است این عبارت است؛ «حضيض»^۵ به معنی پستی زمین در کوه که موهوم است به

اصطلاح نجومی و در معنی دوم تناسبی با واژه افلاک و اوج ایجاد کرده است. «اوج»^۶ به معنی طرف بالای هر چیز که ایهامی به اصطلاح نجومی دارد و در معنی دوم تناسبی با حضيض و افلاک ایجاد کرده است.

اصطلاحات بازی شطرنج

- «اگرچه از بوالعجب بازی ایام دست پاک و حقه تهی مانده‌ام» (۱۲/۱۲۲)-

(۱۱)

«دست پاک» کنایه از مردم دست خالی و فقیر است که ایهام تناسبی به قرینه بوالعجب بازی و حقه تهی، به اصطلاح خاص مشعبدان و حقه‌بازان دارد. «حقه تهی» کنایه از مردم تهی‌دست و نیازمند و بی توشه و برگ است که ایهام تناسبی به قرینه بوالعجب بازی و دست پاک به اصطلاح خاص مشعبدان و حقه‌بازان دارد. یزدگردی این عبارت را ایهام دانسته است که به نظر می‌رسد با وجود تناسبی که بین «دست پاک» و «حقه تهی» با دیگر واژگان عبارت وجود دارد، ارجح است ایهام تناسب بنامیم.

۸۴

ایهام تناسب در دیگر واژگان

- «لاجرم بشومی طغیان و وبال عصیان پادشاهی که آن ثغر را بعد از بکاء طویل ورته و عویل از جند آمده بود، و دندان گرج به‌أسنان سنان از آن کند گردانیده» (۷-۹ / ۲۵).

«ثغر» به معنی سر حدّ است اما در معنی دندان با کلمه دندان در سطر بعد تناسب ایجاد می‌کند.

- «این ثنیه جهانی را در انیاب هلاک نهاده است؛ دندان از جهان بر باید کشید» (۷-۸ / ۱۰۷).

«ثنیه» راه دشوار در کوه را گویند که در معنی چهار دندان پیشین با انیاب و دندان تناسب دارد.

- «سرنوشت قضاش در آن خطه پای‌بند گردانید، یا آبشخور مقسومش با خاک زیدر رسانید» (۹-۱۰/۱۰).

«آبشخور» به معنی قسمت و روزی است و در معنی جای خوردن یا برداشتن آب با کلمه گوسفند که در ۱۰ سطر قبل آمده تناسب ایجاد می‌کند؛ زیرا تناسب تنها در واژه‌های یک جمله یا عبارت رخ نمی‌دهد بلکه گاه فضای کل متن در تناسب است. یزدگردی به ایهام تناسب موجود در واژه آبشخور اشاره‌ای نکرده است.

- «مهیره ایام که از مهرم به‌جان می‌نهاد» (۱۱/۱۱۲).

از جمله عباراتی که یزدگردی به ایهام تناسب موجود در آن اشاره‌ای نداشته، این عبارت است. «مهر» به معنی دوست داشتن به کار رفته است و در معنی کابین با مهیره تناسب دارد.

- «بر لوح شکسته کشتی، تمنی جاریه بهشتی پخته!» (۴/۴۱).

«جاریه» در این جمله به معنی کنیزک جوان است و در معنی کشتی بزرگ با کشتی در ابتدای جمله تناسب دارد.

- «همه از این نوع دم خداع در می‌دمید» (۲/۸۶).

ایهام ظریفی در واژه «دم» وجود دارد. «دم» به معنی نفس به کار رفته است و در معنی فریب و خدعه با خداع تناسب دارد.

- «پیش از آن که تاتار در این دیار بر ما سحر خورد، قصد شام کنیم» (۱-۲/۱۰۰).

«شام» در معنی غذایی که شب خوردند و لیکن در این عبارت به تعبیر «شام خوردن بر دشمن پیش از آن که وی فرصت سحر خوردن یا چاشت خوردن یابد» با سحر تناسب دارد و معنی دیگر واژه «سرزمین شام» است.

۱-۲-۱. ایهام تضاد

یکی از انواع مهم ایهام تناسب، ایهام تضاد است. ایهام تضاد در علم بدیع این‌گونه تعریف می‌شود: «آن چنان است که جمع کنند بین دو معنی غیر متقابل به‌دو



لفظی که بین دو معنی حقیقی آن‌ها تقابل باشد» (رجایی، ۱۳۵۹: ۳۴۰). به عبارتی دیگر معنی غایب با معنی کلمه یا کلماتی از کلام رابطه تضاد دارد. بر اساس جستجوی نگارنده در این کتاب، تنها در یک مورد، ایهام تضاد دیده شد که البته آن هم با ایهام تناسب در کنار هم رخ داده بود.

- «اصحاب مشأمة در عرصات حضرت حشر گشته و میمنه بی‌خبر. احزاب شیطان پیرامن جناب سلطان فرو گرفته و میسرة غافل» (۱/۴۳).

«اصحاب مشأمة» به معنی دوزخیان و تیره بختان و سیه‌روزان که در این‌جا به معنی قوم مغول است و در معنی چپ لشکر با میمنه ایهام تضاد می‌سازد و با میسرة ایهام تناسب. البته یزدگردی اشاره‌ای به ایهام تضاد موجود در این عبارت نکرده است.

۱-۲-۲ ایهام تبادر

«واژه‌ای از کلام، واژه دیگری را که با آن تقریباً هم‌شکل یا هم‌صداست به ذهن متبادر می‌کند. معمولاً واژه‌ای که به ذهن متبادر می‌شود با کلمه یا کلماتی از کلام تناسب دارد» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۴۱). و همین تناسبی که واژه متبادر شده به ذهن با اجزای دیگر کلام ایجاد می‌کند، سبب می‌شود که ایهام تبادر زیر مجموعه ایهام تناسب قرار گیرد.

- «آن مور حرصان مار سیرت حیات آثار قوم، بهر راه، تا به‌مجره می‌جستند» (۶-۷/۴۱)

«حیات» به معنی زندگی است که به قرینه مار، یادآور لفظ «حیات جمع حیات» به معنی مار است. یزدگردی ضمن ذکر این مطلب این آرایه را شبه ایهام تناسب عنوان کرده است.

- «از شاگرد پیشگان عراق، به‌اتفاق بر سر آمده و عوانی به‌حد کمال نه «عوانُ بَیْنَ ذلک» گشته». «عوان» به معنی سرهنگ دیوان و مأمور اجرای - دیوان



قضا و حسب است که به قرینه آیه شریفه: «عوانُ بَيْنَ ذَلِك» گاو معهود بنی اسرائیل را به یاد آورد. یزدگردی ذیل این عبارت، اشاره ای به ایهام تبادر نکرده است.

۱-۳- ایهام تام

«گاه لفظ ایهام سه معنی دهد که آن را ایهام تام گویند» (کاشفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۱۱۰)

- «تغییر حال دالّ شد، که عنقای روح از عین این عاریت خانه به قاف عقبی رود» (۸/۹۰-۶).

واژه «دال» در این عبارت به معنی دلالت کننده به کار رفته است. این واژه در معنای دیگرش «عقاب» با «عنقا» ایجاد تناسب کرده و در معنی دیگر، حرف دال با «عین» و «قاف» متناسب شده است. هر چند یزدگردی به ایهام موجود در واژگان دقت نظر داشته ولیکن به ایهام تام موجود در واژه «دال» اشاره ای نکرده است.

- «از عین مزیف مهر کیسه بر مدوز، که جوزایی کم عیار است» (۸/۴۹).
 «عین» بمعنی زر یا زر مسکوک است به قرینه «مزیف» و «کیسه برمدوز» و «جوزا» و «کم عیار». «عین» در معنی چشمه آفتاب با «مهر» ایهام تناسب دارد و هم بدین قرائن برشمرده، یادآور معنی دیگر آن یعنی چشمه ترازو نیز هست. یزدگردی نامی از «صنعت ایهام تام» در این عبارت نبرده است.

۱-۴. استخدام

«آن است که لفظی دارای چند معنی باشد و آن را طوری در نظم یا نثر بیاورند که با یک جمله یک معنی و با جمله دیگر معنی دیگر ببخشد یا از خود لفظ یک معنی و از ضمیری که به همان لفظ برمی گردد، معنی دیگر را اراده کنند» (همایی، ۱۳۸۶: ۲۷۵-۲۷۶).

- «قصه غصه آمیز که می نویسی، گوشه جگر کدام شفیق خواهد پیچید؟» (۱۴-۱۵/۵).

«خواهد پیچید»: از طرفی می‌توان به مناسبت نوشتن قصه، به معنی پیچاندن و تاب دادن گرفت و از طرفی به خاطر قرینه «جگر»، به درد آوردن و به رنج افکندن معنی کرد. البته یزدگردی اشاره ای به صنعت «استخدام» در این عبارت نکرده است.

۲- ایهام در حوزه یک عبارت و جمله

ایهام اگر از محدوده لفظ و واژه خارج شود به محدوده عبارت و جمله می‌رسد؛ آن‌گاه یک جمله یا عبارت دچار تحوّل و تطوّر می‌شود.

در این کتاب چندان به مواردی بر نخوردیم که ایهام در سطح جمله یا عبارت باشد بلکه ایهام به کاررفته در این اثر بیش‌تر در حوزه یک واژه رخ داده است.

- «عذار در خدمت عارض عراق سبز کرده» (۴-۵/۷۶).

معنی ظاهری این جمله: در خدمت کسی به سر حدّ بلوغ و به سن رشد رسیدن است؛ ولی در این‌جا معنی موهّم آن مراد است؛ یعنی دوران سادگی و امردی را به کردار مختّان و ملوطان در خدمت و ملازمت کسی به سر آوردن قریب به تعبیر «در خدمت کسی به ریش آمدن».

- «زمین در این مصیبت خاک بر سر بس است» (۵-۶/۴۸).

معنی جمله: همین‌که در این مصیبت خاک بر سر این سرزمین شده، بس است. و ایهام ظریفی دارد به آن‌که روی سطح زمین خاک وجود دارد و پست‌ترین عنصر است. یزدگردی اشاره ای به ایهام موجود در این عبارت نکرده است.

- «پیش هر محرر که خریطه‌کشی کردی سر جوال بازداشته» (۳-۴/۷۶).

«سرجوال بازداشتن» در اینجا کنایت است از: تکدی و خواهندگی؛ و چنانکه از

سیاق عبارت مستفاد است محتمل ایهامی به مخنّث و ملوط بودن نیز تواند بود.

نتیجه‌گیری

نثر شاعرانه، نثری است ادبی که نویسنده آن از مرز زبان معیار نوشتاری خارج شده و در آن ابزار و صنایع آفرینش شعر و نظم (به غیر از وزن عروضی و قافیه) را به کار برده است. هرچه بسامد کاربرد این ابزارها و آرایه‌ها بیش‌تر باشد، متن به ساختار



شعر نزدیک‌تر و در نتیجه شاعرانه‌تر می‌شود. زیدری در این نثر شاعرانه با هنرمندی تمام، آرایه‌های لفظی و معنوی را به کار گرفته است. ایهام از صنایعی است که در این اثر ظهور و بروز شگرفی دارد و نویسنده با به کارگیری الفاظ اندک، معنای عمیقی را به خواننده منتقل می‌کند.

ایهام تناسب، تضاد و تبادر از دیگر صنایعی است که زیدری از آن بهره برده است و بدین‌وسیله توانسته معنای کم کاربرد واژه را که با بخش‌هایی از کلام تناسب یا تضاد دارد، زنده کند.

در این اثر گاه بر یک واژه سه مدلول حمل می‌شود و بار معنایی متن را سنگین‌تر می‌کند. صنعت استخدام نیز به عنوان زیر مجموعه ایهام در این نثر منشیانه ظهور یافته است تا هریک از دو معنی واژه با جمله و عبارتی یا ضمیری در کلام تحقق یابد.

زیدری برای خلق ایهام، گاه از سطح یک واژه فراتر رفته و کل جمله یا عبارت را موهوم و خیال‌انگیز می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱- استاد یزدگردی درباره سبک این کتاب؛ البته به شیوه سبک‌شناسی ملک‌الشعراى بهار از صفحه پنج تا بیست و هشت مقدمه اشاراتی کرده است.

۲- «حافظ، شاعر بی‌بدیل شعر فارسی بی هیچ تردید، اشرافی کامل و شناختی وافى از زبان فارسی داشته است؛ زیرا شگفت‌کاری‌های زبانی او با استفاده از توانش‌های عجیب و حیرت‌آور زبان فارسی بی‌مانند است. در شعر او گونه‌های مختلف ایهام چه در سطح واژه و چه در سطح عبارت، گروه و جمله با بسامد زیاد مکنون است و اگر او را شاعر ایهام و شیوه سخنش را شیوه ایهامی می‌خوانند از این روست» (طاهری، ۱۳۸۹: ۱۱۸-۱۱۷).

۳- در ارجاع‌هایی که به کتاب نفثة المصدور در این مقاله داده می‌شود برای کوتاه‌نوشت به ذکر صفحه و سطر در همان صفحه بسنده شده است؛ عدد سمت راست شماره صفحه و عدد سمت چپ، شماره سطر در همان صفحه است.

۴- از حواشی و تعلیقات و همچنین فرهنگ لغات و تعبیرات و کنایات که یزدگردی بر کتاب نفثة المصدور نوشته اند، استفاده شده است.

۵- حضيض در اصطلاح نجومی: کم‌ترین فاصله ماه است از زمین و کمترین فاصله هر ستاره است نسبت به ستاره اصلی خود (مصفی، ۱۳۸۱).

۶- اوج در اصطلاح نجومی: نقطه‌ای از مسیر قمر است در اطراف کره زمین که در آن نقطه ماه بیش‌ترین فاصله را با زمین دارد. (همان)

منابع

- خرمشاهی، بهاء‌الدین، (۱۳۶۸)، **حافظ نامه**، ج ۱، تهران: سروش.
- رجایی، محمدخلیل، (۱۳۵۹)، **معالم البلاغة** (در علم معانی و بیان و بدیع)، شیراز: دانشگاه شیراز.
- زیدری، شهاب‌الدین محمد خزندزی، (۱۳۸۹)، **نفثه المصدور**، تصحیح و توضیح امیر حسین یزدگردی، چ ۳، شیراز: دانشگاه شیراز.
- شمس قیس رازی، **المعجم فی معاییر اشعار العجم**، تصحیح علامه قزوینی، چ ۳، زوآر، تهران، ۱۳۶۰.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳)، **نگاهی تازه به بدیع**، چ ۱۴ (ویرایش دوم)، تهران: فردوس.
- طاهری، حمید، (۱۳۸۹)، **رویکردی به ایهام در غزلیات حافظ**، نشریه ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی شهید باهنر کرمان، شماره ۲۸، ص ۱۱۳ تا ۱۳۸.
- فاضل، احمد، (۱۳۸۸)، **درآمدی بر سخن‌آرایی و ظرافت‌های معنایی در نفثه المصدور**، پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی، شماره ۳، ص ۱۱۱ تا ۱۲۶.
- فشارکی، محمد، (۱۳۷۹)، **نقد بدیع**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- کاشفی، حسین، (۱۳۶۹)، **بدایع الافکار فی صنایع الاشعار**، به کوشش جلال‌الدین کزازی، ج ۱، تهران.
- مختاری، عثمان، (۱۳۹۲)، **دیوان عثمان مختاری**، تصحیح و توضیح جلال‌الدین همایی، چ ۲، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مصفی، ابوالفضل، (۱۳۸۱)، **فرهنگ اصطلاحات نجومی همراه با واژه‌های کیهانی در شعر فارسی**، چ ۳، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- همایی، جلال‌الدین، (۱۳۸۶)، **فنون بلاغت و صناعات ادبی**، چ ۲۷، تهران: هما.